

تعاملات سیاسی - امنیتی منطقه خلیج فارس (مطالعه موردی: ایران و عربستان سعودی)

احسان حمایتیان^۱، علیرضا جعفری زاده^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۰۳، تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۳/۱۰)

چکیده

بیداری اسلامی و متعاقب آن تغییر در نظام‌های سیاسی و بروز بحران در برخی از کشورهای منطقه، تأثیرات عظیمی بر تعاملات سیاسی - امنیتی منطقه خلیج فارس گذاشته است. از یکسو ایران به دنبال افزایش روابط با دولت‌های جدید برای تقویت همکاری‌های منطقه‌ای برای حل مسائل منطقه‌ای از جمله بحران سوریه است و از سوی دیگر، رقابت‌های جدیدی بین ایران و سایر بازیگران منطقه‌ای مانند عربستان برای حفظ منافع ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک این بازیگران در سطح منطقه پدیدار گشت. پژوهش حاضر به بررسی و تجزیه و تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران و عربستان در قبال بیداری اسلامی می‌پردازد. سؤال اصلی این است که بیداری اسلامی چه تأثیری بر تعاملات سیاسی - امنیتی منطقه به خصوص بر مناسبات دو کشور بزرگ منطقه یعنی ایران و عربستان داشته و منشأ چه فرصت‌ها و تهدیداتی بوده است؟ فرضیه‌ای که سعی در آزمون آن داریم این است که به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیک، ژئوآکونومیک و ژئوکالچرال منطقه خلیج فارس و ارتباط مستقیم آن با منافع قدرت‌های بزرگ، بیداری اسلامی منجر به تخصم و تیرگی روابط میان دو کشور شده است.

واژه‌های کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، بیداری اسلامی.

۱- کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، گرایش مطالعات خلیج فارس، نویسنده مسئول:

ehsanhemayatian@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

از جنگ جهانی دوم تاکنون، منطقه خاورمیانه و خلیج فارس چندین تحول مهم و حساس را پشت سر گذاشته است که نقاط عطفی در تاریخ تحولات این منطقه به شمار می‌آیند. از جمله این نقاط عطف می‌توان به وقوع انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی شوروی، جنگ دوم خلیج فارس، حوادث ۱۱ سپتامبر و نیز تحولات بیداری اسلامی اشاره کرد.

بیداری اسلامی و در پی آن تغییر در نظام‌های سیاسی و بروز بحران در برخی از کشورهای منطقه، تأثیرات وسیعی بر تعاملات سیاسی و امنیتی منطقه خلیج فارس گذاشته، به نحوی که محورهایی از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهت شکل‌دهی تحولات به نفع خود در مقابل یکدیگر صف‌بندی کرده‌اند. این حادثه نقطه عطفی در شکل‌گیری ساختار جدید نظام منطقه‌ای خاورمیانه به حساب می‌آید، زیرا از یک سو به تغییر و جابجایی نقش، تأثیرگذاری و منافع بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی منجر گردیده و از سوی دیگر ائتلاف‌های جدیدی را در سطح منطقه به همراه داشته است. بروز بیداری اسلامی موجب شد تا کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به ویژه عربستان آن را تهدیدی علیه امنیت خود تلقی کرده و با اعمال سیاست دخالت فعال در منطقه تلاش کنند تا از ورود موج تحولات به مرزهای خود و نیز برهم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای به ضررشان جلوگیری نمایند. از طرفی نیز ظهور دولت‌های اسلامی همانند دولت جدید مصر فرصتی را برای ایران فراهم نمود تا روابط نزدیکی را با این دولت‌های عربی برقرار کند. اگرچه بحران سوریه و بحرین در ابتدا متأثر از موج اعتراضات مردم در جهان عرب بود اما خیلی سریع به صحنه‌ای از رویارویی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در مقابل یکدیگر تبدیل شد. ماهیت اتخاذ رویکرد این دولت‌ها در قبال تحولات سوریه و بحرین بسیار متناقض بوده و رهبران آنها اهداف متضادی را دنبال می‌کردند، بدین گونه که با آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، ایران بلافاصله از بشار اسد حمایت کرده و خواستار اتخاذ راه‌حل سیاسی برای این بحران شد. عربستان نیز برای کنترل بحران بحرین از نیروهای نظامی‌اش در سرکوب مخالفان استفاده کرد.

با توجه به نفوذ و ارتباط استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با سوریه و نیز نقشی که کشور سوریه در برقراری جریان مقاومت در منطقه ایفا می‌نماید، بحران سوریه برای ایران بسیار با اهمیت است. سیاست ایران در قبال بحران سوریه را می‌توان در چارچوب واقع‌گرایی تدافعی تعریف کرد، به عبارت دیگر ایران به دنبال افزایش امنیت نسبی خود در برابر تهدیدات منطقه است. از دیگر سو، سیاست عربستان سعودی نیز در رابطه با بحران بحرین را می‌توان در همین چارچوب تعریف کرد.

با این حال، سیاست عربستان سعودی در سوریه و سیاست ایران در بحرین دارای مختصات است که شاید در این چارچوب تعریف نشود و رگه‌های از واقع‌گرایی تهاجمی در آن بیشتر مشهود باشد. پژوهش حاضر به بررسی و تجزیه و تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران و عربستان در قبال بیداری اسلامی می‌پردازد و همچنین تأثیر این تحولات را بر روابط این دو بررسی می‌کند. سؤال اصلی این است که بیداری اسلامی چه تأثیری بر تعاملات سیاسی - امنیتی منطقه به خصوص بر مناسبات دو کشور بزرگ منطقه یعنی ایران و عربستان داشته و منشأ چه فرصت‌ها و تهدیداتی بوده است؟ فرضیه‌ای که سعی در آزمون آن داریم این است که به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچرال منطقه خلیج فارس و ارتباط مستقیم آن با منافع قدرت‌های بزرگ، بیداری اسلامی منجر به تخصم و تیرگی روابط میان دو کشور شده است.

۱- چارچوب نظری

فهم رفتار دولت در شرایط آنارشیک و یا فراهم آوردن یک تئوری مناسب برای سیاست خارجی همچنان مهم‌ترین هدف دانش روابط بین‌الملل به شمار می‌آید. رویکرد رئالیستی، بقا را اصلی‌ترین انگیزه رفتار بین‌المللی دانسته و معتقد است بدون موجودیت عنصر بقا در رفتار دولت‌ها، هیچ دولتی جهت افزایش توان ملی در عرصه سیاست بین‌الملل گام برنخواهد داشت. بر این اساس افزایش تهدیدات ملی زمینه را برای حداکثرسازی قدرت در جهت صیانت از حفظ امنیت و بقای سیاسی فراهم می‌کند (Waltz, 1979: 112). دولت بازیگری عقلانی و مهم‌ترین و اصلی‌ترین بازیگر در روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد. بقا انگیزه اصلی در سیاست بین‌الملل بوده و از آنجایی که برخلاف ساختار داخلی، ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است، لذا در این ساختار هرج و مرج آمیز، خودباری ضروری‌ترین قاعده عمل است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۴۴).

کلان نظریه رئالیسم در فرآیند تحلیل و تبیین تحولات نظام بین‌الملل دچار مناظره‌های میان پارادایمی گردیده، و ثمره آن ظهور خرده نظریه‌های متعددی از درون آن بوده است. در این پژوهش از رویکرد رئالیسم نئوکلاسیک که براساس تقسیم‌بندی جک اسنایدر شامل رئالیسم تهاجمی و رئالیسم تدافعی است استفاده می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

رنالیسم تهاجمی^۱

ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای است که رنالیسم تهاجمی در پی افزایش «قدرت نسبی» دولت‌ها در صحنه نظام بین‌الملل است (همان). این نظریه بیان می‌کند که، در واقع به‌خاطر این ماهیت «آنارشیک» نظام بین‌الملل است که دولت‌ها همواره به‌دنبال بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود هستند و در این روند تلاش می‌کنند قدرت رقبایشان را کاهش دهند. در این رویکرد، بقا هدف بنیادین این کشورهاست، به‌ویژه آنکه دولت‌ها به‌دنبال حفظ تمامیت ارضی و استقلال در نظام سیاسی خود هستند. در واقع، بقا پیش شرطی برای دستیابی به دیگر اهداف است، دولت‌ها بازیگران عقلانی در صحنه سیاست بین‌الملل هستند که از محیط پیرامونشان آگاه و در مورد چگونگی بقا در این محیط به‌صورت استراتژیک می‌اندیشند (Herz, 1950: 30-32). به بیان جان مرشایمر^۲ سه دلیل در نظام بین‌الملل وجود دارد که باعث شده دولت‌ها نسبت به هم هراس داشته باشند:

- ۱- فقدان یک اقتدار مرکزی که بالای سر دولت‌ها قرار گرفته و آنها را در مقابل یکدیگر حمایت کند.
 - ۲- این واقعیت که دولت‌ها اغلب دارای توانایی و ظرفیت نظامی تهاجمی هستند.
 - ۳- این واقعیت که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیات هم آگاه باشند.
- در واقع از دیدگاه وی، در نظام بین‌المللی که هیچ اقتدار مافوقی وجود نداشته و کاملاً وضعیت آنارشیک دارد، همه دولت‌ها در حالت هراس از تهدید دیگر دولت‌ها قرار داشته و بیم آن دارند که بقای آنها در معرض خطر قرار گیرد و به همین علت در وضعیت تهاجم علیه یکدیگر قرار دارند. بنابراین از دید مرشایمر «میل و خواست بقا موجب پدیدآمدن رفتار تهاجمی از سوی دولت‌ها می‌شود» (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵).

نقطه آغازین مباحث گفتمانی رنالیسم تهاجمی مبتنی بر گرایش‌های تهاجمی، نیات تجدیدنظرطلبانه قدرت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در سطح سیستم بین‌المللی است و با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی، معتقد است که آنارشی رقابت دائمی قدرت بین قدرت‌های بزرگ را به ارمغان می‌آورد. از این منظر، سیستم بین‌المللی همواره رقابت‌های امنیتی بین قدرت‌های بزرگ را شاهد خواهد بود که البته، زمانی به نقطه پایان آن می‌رسیم که یک قدرت بزرگ با توانایی‌های نسبتاً بالاتر از سایر رقبا، توانایی تبدیل شده به هژمون جهانی را از آن خود کند. در چنین شرایطی رسیدن آن قدرت بزرگ را به امنیت مطلق شاهد خواهیم بود؛ از این رو، براساس

1- Offensive Realism
2 - John Mearsheimer

آموزه‌های جان مرشایمر، هر قدرت بزرگی که بخواهد این فرآیند را طی کند و به مرحله هژمون جهانی، یعنی امنیت مطلق برسد، نخست باید به همراه انگیزه‌ها و گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه در استراتژی‌های کلان جهانی‌اش، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول کند. بر این اساس، بین مراحل مقاصد تجدیدنظرطلبانه، گرایش‌های تهاجمی، تغییر توزیع قدرت جهانی، حرکت به سمت هژمون جهانی و دستیابی به اهداف مطلق، رابطه دنباله‌دار و پیوسته‌ای وجود خواهد داشت (sheimeMear,2001:43).

دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. البته در مواردی که منافع این امر بیش از هزینه‌های آن باشد، به آن مبادرت می‌نمایند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۰). واقع‌گرایان تهاجمی براساس استدلال‌های ذیل چنین نتیجه‌ای را به دست آورده‌اند:

۱- با توجه به اهمیت ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، در این جهان دولت‌های خردورزی که به دنبال امنیت هستند، به انجام اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود (همان).

۲- چون کسب قدرت دولتی به معنای از دست رفتن قدرت دولت دیگر است، درخواست قدرت نسبی، دولت‌ها را وادار به بازی با حاصل جمع صفر می‌کند که نتیجه مختوم چنین بازی‌ای، تضاد و کشمکش است.

۳- بی‌اعتمادی به انگیزه‌های بازیگران، ویژگی دائمی نظام بین‌الملل مبتنی بر آنارشی است و به دو دسته قابل تقسیم است: یکی بی‌اعتمادی به انگیزه‌های فعلی بازیگران و دیگری، در صورت وجود اعتماد، هیچ تضمینی در خصوص ثابت بودن این وضعیت وجود ندارد. در همین چارچوب نگرانی از نیات آتی یک بازیگر می‌تواند همکاری در وضعیت کنونی را نیز متزلزل نماید.

۴- مسئله ثقل و دولت‌های طمع‌کار پدیده‌ای مستمر در نظام آنارشی است. دولت‌های طمع‌کار، یعنی دولت‌هایی که نه برای امنیت، بلکه برای ثروت، جاه‌طلبی، قدرت و امیال شخصی روابط خود را تنظیم می‌کنند. همواره این دولت‌ها ممکن است روابط خود را بر اساس امنیت با شما تنظیم نماید، اما در فرصت مناسب در کار خود ثقل خواهند نمود.

۵- هدف همه دولت‌های تجدیدنظرطلب دسترسی به جایگاهی هژمونیک در نظام بین‌الملل است. بنابراین، این دسته از دولت‌ها به شدت در پی کسب قدرت هستند، و اگر شرایط مناسب باشد، خواستار آنند تا توزیع قدرت را به نفع خود تغییر دهند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۴). هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حداکثر برساند، که این به معنای کسب قدرت به زبان دیگران است (پیشین: ۱۳۲).

نظریه رئالیسم تهاجمی بر این اعتقاد است که ساختار غیرمتمرکز و ماهیت بی نظم نظام بین-الملل، جو بی‌اعتمادی و خودیاری را موجب می‌شود و شرایطی را فراهم می‌کند که به معما یا معضل امنیت می‌انجامد. در حقیقت در وضعیت آنارشی و معمای امنیت، کشورها، حرکات و اقدامات یکدیگر را به شدت تحت نظر دارند و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند، به گونه‌ای که کوچکترین تلاش و فعالیت یک کشور برای افزایش قدرت با واکنش دفاعی دیگران مواجه می‌شود. در واقع کانون و ثقل معمای امنیت، فقدان درک و شناخت کامل از اهداف و انگیزه‌های واقعی کشورها از یک سو، و عدم امکان تمایز بین قدرت تدافعی و تهاجمی از سوی دیگر است (دهقانی، ۱۳۸۶: ۶۴). رئالیست‌های تهاجمی راهکار تهاجمی احتمال وقوع جنگ و به بیان دقیق‌تر، ناامنی را پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و طبیعی تلقی می‌کنند. از میان مطالب و دلایل آنها می‌توان نتیجه گرفت که آنها طراحی دکترین و استراتژی‌های امنیتی مبتنی بر کاهش احتمال وقوع جنگ را ناکارآمد و غیرمطلوب می‌دانند و بر روی دومین گزینه معادله امنیت، یعنی کاهش احتمال شکست در جنگ تمرکز کرده‌اند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۴).

رئالیسم تدافعی^۱

از مهم‌ترین نظریه‌پردازان نظریه رئالیسم تدافعی می‌توان به رابرت جرویس، استفن والت، جک اسنایدر، استفن ون اورا، و چارلز گلاسر اشاره کرد. رئالیسم تدافعی فقط به دنبال «امنیت نسبی» دولت‌ها در عرصه بین‌الملل است (Taliaferro, 2000: 158-159). این تئوری نخستین بار توسط کنت والتز^۲ در سال ۱۹۷۹ مطرح شد. از نظر وی، در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، هیچ منبع قدرت برتری جهت اجبار دولت‌ها به پیروزی وجود ندارد. در چنین نظامی دولت‌ها به خصوص قدرت‌های بزرگ در جهت افزایش قدرت خود تلاش می‌کنند. گاهی دولت‌ها با رفتاری تهاجمی برای کسب قدرت با هم به رقابت برمی‌خیزند و افزایش قدرت را بهترین وسیله برای تضمین بقای خود در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل می‌دانند و از طرف دیگر، خصلت آنارشیک نظام بین‌الملل باعث می‌شود که این قدرت‌ها در عرصه سیاست خارجی خود رفتاری تدافعی در پیش گرفته و انگیزه چندانی برای افزایش بیش از حد قدرت خود نداشته باشند (کازمی و عزیز، ۱۳۹۰: ۲۵۰). به عبارت دیگر رئالیسم تدافعی روی دیگر سکه رئالیسم تهاجمی است که مفروضات جان مرشایمر را در باب الزامات آنارشی، امنیت و افزایش قدرت دولت‌ها نپذیرفته است (Harrison, 2007: 15).

1 -Defensive Realism

2- Kenet. Waltz

در رئالیسم تدافعی، «دغدغه امنیت» اساسی‌ترین مسئله است. به عبارت دیگر، نگاه رئالیست‌های تدافعی نیز نگاهی کاملاً امنیتی است و مطالعات روابط بین‌الملل را به سمت امنیتی شدن سوق داده و در واقع این رویکرد در کنار رویکرد رئالیست تهاجمی در پی پاسخ به معمای امنیت در نظام آنارشیک بین‌المللی برآمده است. سوال اساسی این گروه از رئالیست‌ها این است که چه مقدار از قدرت برای دولت‌ها لازم و یا کافی است؟ و یا اصولاً دولت‌ها چه زمانی بایستی به بیشینه‌سازی قدرت روی آورند. پاسخ‌هایی که به این پرسش داده شده است این دو رویکرد رئالیستی را از هم متمایز ساخته است (Krishner, 2010:4).

رئالیست‌های تدافعی به رابطه میان آنارشی و استلزامات نظام بین‌الملل از یک طرف و رفتار دولت‌ها از طرف دیگر توجه دارند، اما این رابطه را پیچیده‌تر می‌بینند (Jervis, 1999:42-43). فرض رئالیسم تدافعی این است که آنارشی بین‌المللی معمولاً خوش خیم است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست. بر این اساس دولت‌ها که این را در می‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آنها وجود دارد، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح موازنه و بازداشتن تهدیدگر است و تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود، واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد نمود. به عبارت دیگر، دولت‌ها زمانی اقدام به گسترش نفوذ و افزایش قدرت خود می‌کنند که احساس ناامنی کنند. بنابراین، حضور دولت در خارج از مرزهای ملی فقط در شرایط تصور ناامنی صورت می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۵). بنابراین در نگاه تدافعی‌ها امنیت برابر است با برخورداری از قدرت کافی برای ایجاد موازنه قدرت و تا جایی که موازنه برقرار است امنیت نیز وجود دارد. اگر کشوری قصد برهم زدن امنیت و موازنه را داشته باشد، سایرین جهت کسب امنیت، اقدام به افزایش قدرت و دستیابی به موازنه جدید نمایند (Victor, 2006).

رابرت جرویس^۱ یکی از نظریه‌پردازان اصلی رئالیسم تدافعی می‌گوید: «دولت‌ها بدون کاهش امنیت دیگران می‌توانند خود را حفظ کنند و در پیش گرفتن سیاست تدافعی، به اتخاذ سیاست تهاجمی آنان ترجیح دارد؛ حتی افزایش اساسی در امنیت دولت‌ها فقط مقدار ناچیزی از امنیت سایر دولت‌ها را کاهش داده و در این شرایط، همه قدرت‌های خواستار حفظ وضع موجود می‌توانند از درجه بالای امنیت برخوردار گردند. بنابراین دولت‌ها با رضایت از فرصت‌های فراهم شده، از توسعه نفوذ خود در خارج از مرزهای ملی در قبال دستیابی به ضمانت‌هایی برای امنیت خویش چشم می‌پوشند» (Jervis, 1978:178). به طور خلاصه مهم‌ترین مفروضه‌های رئالیسم تدافعی عبارتند از:

1 - Robert. Jervis

۱- معضله امنیت^۱

منظور از معضله امنیت شرایطی است که در آن تلاش یک دولت برای افزایش امنیت خود باعث کاهش امنیت دیگران می‌شود که از آن به امنیت نسبی تعبیر می‌شود. به نظر رئالیست‌های تدافعی توسعه‌طلبی همیشه به امنیت منجر نمی‌شود. در واقع مسئله این است که امنیت مطلق ممکن نیست جز با تبدیل شدن به یک هژمون جهانی و چون احتمال نیل به چنین جایگاهی اندک است و تأسیس دولت جهانی به معنای پایان سیاست بین‌الملل خواهد بود، دولت‌ها همیشه امنیت‌جو خواهند بود و با معضله امنیتی روبرو می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۳). واقع‌گرایان تدافعی برخلاف راهکار تهاجمی که بی‌اعتمادی را یک شرط اساسی برای معضل امنیتی می‌داند، بر این نظرند که این پدیده صرفاً عامل تشدیدکننده ناامنی است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۵).

۲- ساختار ظریف قدرت^۲

به نظر رئالیست‌های تدافعی ساختار ظریف قدرت که متغیر سطح نظام نیست (و به معنای توزیع نسبی آن دسته از توانمندی‌های مادی است که دولت‌ها را قادر می‌سازد راهبردهای نظامی و دیپلماتیک خاصی را دنبال کنند)، مهم‌تر از ساختار خام یا زمخت قدرت^۳ می‌باشد.

۳- برداشت‌های ذهنی رهبران^۴

تأثیر ساختار ظریف قدرت و توانمندی‌های مادی بر رفتار دولت از طریق تصورات یا برداشت‌های ذهنی رهبران ملی است. آنها معمولاً بر مبنای قیاس‌های تاریخی و میانبرهای دیگر ادراکی اطلاعات واصله را پردازش می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. بنابراین این عامل یک متغیر میانی بسیار مهم تلقی می‌شود (پیشین: ۱۳۴).

۴- امنیت

دولت‌ها به امنیت به‌عنوان منافع اصلی نگاه می‌کنند؛ بنابراین، در پی آن میزان از قدرتی که بقای آنها را تضمین نماید. دولت‌ها به‌شدت باز یگران دفاعی‌اند و به دنبال قدرت بیشتری نیستند، به‌ویژه اگر کسب قدرت به معنای به خطر انداختن امنیت آنها باشد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۵).

1- Security Dilemma

2- Fine-grained

3- Gross

4- Perceptions

۵- عرصه سیاست داخلی

به نظر واقع‌گرایان تدافعی، استقلال دولت در برابر جامعه مدنی، ائتلاف سیاسی، عرصه سیاست سازمانی و روابط میان بخش‌های لشکری و کشوری همگی توانایی رهبران را در بسیج منابع تحت تأثیر قرار می‌دهند. قدرت سیاسی ملی به معنای توانایی بسیج منابع مادی و انسانی دولت بسیار اهمیت پیدا می‌کند (پیشین: ۱۳۴).

راهکار تدافعی به نوعی در دو گزینه کاهش احتمال جنگ و کاهش احتمال شکست دارای ظرفیت و توان مناسبی است. در گزینه اول، از طریق اتخاذ راهکاری دفاعی و تلاش برای بروز ندادن رفتارهای تهاجمی سعی در اعتمادسازی امنیتی و کاهش نگرانی‌ها دارد و در گزینه دوم نیز با مسلح کردن خود و بالا بردن قابلیت‌های دفاعی، در صورت بروز جنگ، احتمال شکست خود را کاهش می‌دهد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۸۵).

رویکردهای تهاجمی و تدافعی دو تفاوت عمده دارند: نخست آن‌که دولت تهاجمی امنیت را در کاهش عامدانه امنیت سایر کشورها جستجو می‌کند، درحالی‌که دولت تدافعی این‌گونه عمل نمی‌کند. دوم اینکه دولت‌های تهاجمی امنیت یکدیگر را به صورت عامدانه تهدید می‌کنند، درحالی‌که دولت‌های تدافعی به صورت عمدی امنیت یکدیگر را تهدید نمی‌کنند (Shiping, 2008).

۲- روابط ایران و عربستان

نگاهی به روابط ایران و عربستان از ابتدا تا به امروز نشان می‌دهد که روابط دو کشور همواره در هاله‌ای از وفاق و تضاد، همگرایی و واگرایی قرار داشته است و در دوران وفاق هم می‌توان تا حدودی ریشه‌های تنش را مشاهده کرد. به عبارت دیگر مناسبات تهران - ریاض در طول تاریخ از سرحد قطع روابط دوجانبه تا دیدارهای مکرر سالانه را تجربه کرده است. تحولات و سیاست‌های منطقه‌ای هر یک از دو کشور بر منافع و امنیت ملی دیگری تأثیرگذار بوده و دو کشور در طول سه دهه گذشته در اعمال سیاست‌های منطقه‌ای به رقابت برخاسته‌اند. پس از فروپاشی نظام شاهنشاهی در ایران و پیروزی انقلاب اسلامی، دولت پادشاهی عربستان سعودی به شدت از نفوذ افکار انقلابی به درون آن کشور به‌ویژه در بین شیعیان عربستان هراسان شد و تلاش کرد با جلب همکاری سایر دولت‌های عرب منطقه از نفوذ امواج انقلاب اسلامی به منطقه جلوگیری کند.

با آغاز جنگ عراق و ایران، عربستان سعودی به‌رغم اختلافات عقیدتی و سیاسی با رژیم صدام حسین در کنار آن رژیم قرار گرفت و در سال ۱۳۶۰ بنا به پیشنهاد دولت کویت اقدام به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس کرد (نایف، ۲۰۰۲: ۱۲۹). یکی از دلایل اصلی تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، ترس از پیامدهای امنیتی جنگ ایران و عراق و جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های انقلاب

اسلامی به کشورهای عرب منطقه بوده است (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۲۳۱-۲۳۲). شورای همکاری به تدریج حمایت‌های مالی و تبلیغاتی خود را از رژیم صدام حسین گسترش داد به گونه‌ای که در سال‌های آخر جنگ تحمیلی، هراس کشورهای عرب حوزه خلیج فارس از پیروزی جمهوری اسلامی ایران موجب شد این کشورها تمامی امکانات مالی، نفتی، سیاسی و تبلیغاتی خود را در اختیار رژیم عراق قرار دهند. مهم‌ترین حادثه تأثیرگذار بر روابط دو کشور پس از انقلاب، کشتار شمار بسیاری از حجاج ایرانی از سوی نیروهای امنیتی و ارتش عربستان به بهانه برگزاری مراسم برائت از مشرکین توسط ایرانیان در مکه بود (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۱۵) که موجب شد برای مدتی اعزام حجاج ایرانی به عربستان متوقف گردد.

پس از پایان جنگ عراق و ایران، دو کشور تا اندازه‌ای به سمت عادی‌سازی روابط حرکت کردند. ملاقات امیرعبدالله ولیعهد وقت عربستان سعودی با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت در سنگال و سپس حاشیه اجلاس کنفرانس اسلامی در اسلام‌آباد پاکستان، حضور امیرعبدالله در اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و سفر سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت ایران به عربستان و دیدار وی با ملک فهد، پادشاه وقت عربستان همگی نشانگر آغاز فصل نوینی در روابط دو جانبه بود (همان، ۱۱۷-۱۱۶). گسترش همکاری‌ها سرانجام منجر به انعقاد قرارداد امنیتی بین ایران و عربستان در آوریل ۲۰۰۱ شد (روزنامه مردم سالاری، ۱۳۹۳: ۱۵). روند بهبود مناسبات در اواسط دهه ۷۰ شمسی و پس از اعلام سیاست تنش‌زدایی از سوی جمهوری اسلامی ایران سرعت گرفت و دو طرف به‌رغم اختلافات موجود، سعی در برطرف کردن ابهامات و بهبود روابط داشتند.

پس از روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، علی‌رغم تلاش ایران برای تقویت روابط دو جانبه، اما با توجه به تحولات منطقه خاورمیانه و ناکامی عربستان در صحنه رقابت با جمهوری اسلامی ایران به خصوص در عراق و سوریه، روابط دو کشور به تیرگی گرائید تا جایی که پس از اشغال نظامی بحرین توسط نیروهای نظامی عربستان سعودی به بحران در روابط تبدیل شد. عوامل مختلفی روابط دو کشور را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

۱. پادشاهی عربستان سعودی همواره خود را ام‌القرای جهان اسلام می‌داند (زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴: ۲۲۷). در بعد منطقه‌ای و فراتر از آن در جهان اسلام نقشی مهم برای خود قائل است و با استفاده از امکانات مالی و مزیت ویژه خود یعنی وجود حرمین شرفین در سرزمین عربستان با حمایت از کشورهای همسو و جریانات وابسته به خود در کشورهای اسلامی در پی بسط حوزه نفوذ منطقه‌ای خود است. سعودی‌ها معتقدند ایران برای گسترش تشیع در خلیج فارس و سایر کشورهای منطقه تلاش می‌کند. رسانه‌های وابسته به عربستان در این خصوص به اقداماتی مانند برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی، فعالیت‌های مجمع جهانی اهل بیت و جامعه‌المصطفی، بورسیه کردن دانشجویان

مسلمانان، تأسیس حوزه‌های علمیه در آفریقا، هند، آمریکای لاتین و سایر مناطق، استفاده از اینترنت برای گسترش تشیع، گسترش شبکه‌های تلویزیونی به زبان‌های خارجی، انتشار کتب شیعی در کشورهای سنی‌نشین و اقدامات جمهوری اسلامی ایران در مراسم حج و عمره برای ارتباط با مسلمانان سایر کشورها اشاره می‌کنند. از نگاه ایران نیز، عربستان سعودی با توجه به ماهیت سلفی خود و با سوءاستفاده از اقبال عموم مسلمانان به حرمین شرفین به‌عنوان قبله‌گاه مسلمین و مزار پیامبر اکرم (ص) تلاش می‌کند تا اندیشه سلفی وهابی را در جهان اسلام گسترش دهد و با حمایت از جریان‌های تندروی کشورهای مختلف از جمله پاکستان و افغانستان، شیعیان این کشورها را مورد تهدید و ترور قرار داده و آنان را کافر و خارج از اسلام معرفی نماید. همچنان‌که شیعیان عربستان همواره تحت فشار مضاعف بوده و از تبعیض و خفقان حاکم بر آنان به‌شدت رنج می‌برند. مقامات عربستان سعودی می‌کوشند با استفاده از نفوذ منطقه‌ای خود در کشورهای حوزه خلیج فارس و سایر کشورهای همسو در منطقه عربی و جهان اسلام، جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان تهدید اصلی کشورهای اسلامی جایگزین رژیم صهیونیستی کنند. عربستان سعودی همواره خود را در نقش مدافع تمام عبار اهل سنت تعریف کرده و نسبت به کاهش نقش اهل سنت در عراق، لبنان و کشورهای همجوار خود مانند بحرین به‌شدت حساسیت نشان می‌دهد.

۲. عربستان سعودی سعی دارد با کمک رسانه‌ها، شکاف قومی ایران و اعراب را برجسته کرده و نشان دهد که همواره ایرانی‌ها خصومت دیرینه‌ای با اعراب دارند و بدین‌وسیله تلاش می‌کند با استفاده از حربه‌های قومی و تأکید بر ناسیونالیسم عربی بین ایران و کشورهای عرب منطقه فاصله ایجاد کند. پادشاهی عربستان می‌کوشد در همه مناقشاتی که زمینه شیعی - سنی و عربی - عجمی دارد به منازعات دامن بزند تا رهبری خود بر جهان عرب یا حداقل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تثبیت کند و نیروهای منطقه را پشت سر خود بسیج نماید.

۳. در عرصه سیاسی، عربستان سعودی همواره بر اختلافات سیاسی دو کشور تأکید کرده و ایران را همچنان به عنوان تهدیدی برای منطقه و جهان اسلام معرفی می‌کند. مهم‌ترین مسائل تهدیدآمیز مطرح شده از سوی سعودی‌ها در خصوص ایران، سیاست صدور انقلاب و تلاش برای سرنگونی دولت‌های منطقه، ایجاد هسته‌های خفته هواداران ایران در کشورهای عربی، تلاش برای بین‌المللی‌کردن حرمین شریفین و مطرح ساختن شعارهای ضدآمریکایی و ضد صهیونیستی به منظور جلب افکار شهروندان اهل سنت منطقه است. عربستان سعودی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی با استفاده از ابزار شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، کنفرانس بین‌المجالس اسلامی در جهت منزوی ساختن ایران تلاش می‌کند. در سطح جهانی نیز عربستان می‌کوشد از تمامی امکانات سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای خود برای اعمال فشار بر ایران استفاده

کند. مشارکت عربستان در طرح مهار و تضعیف ایران توسط غرب از جمله موارد اختلاف دو کشور است. عربستان در تحریک آمریکا و غرب علیه ایران فعال‌تر از دیگر کشورهای منطقه بوده و در روند افزایش تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران نقش مهمی داشته است. همچنانکه با افزایش تولید نفت خود می‌کوشد به تحریم نفتی ایران دامن بزند. اتهام ترور سفیر عربستان در واشنگتن و اقدام آن کشور به محکوم ساختن ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نشانی از اوج تخاصم و سیاست تقابلی عربستان در قبال ایران دارد.

۴. عربستان سعودی در عرصه نظامی نیز با برجسته‌کردن تهدیدهای نظامی ایران رویکرد تقابلی در پیش گرفته و به طور مداوم از تلاش ایران برای ایفای نقش اساسی در منطقه و برنامه‌های هسته‌ای و تسلیحاتی ایران اظهار نگرانی کرده است؛ بر این اساس عربستان اقدام به واگذاری پایگاه‌های نظامی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و خرید انبوه تسلیحات پیشرفته و همچنین ترغیب سایر کشورهای منطقه به خرید هواپیماهای مدرن و انعقاد قراردادهای نظامی با قدرت‌های بزرگ جهانی کرده است.

۵. در سطح منطقه‌ای عربستان سعودی نسبت به افزایش نقش ایران در افغانستان، لبنان، فلسطین، سوریه، عراق و یمن نگران است. بیداری اسلامی که موجب افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران شده و شکست و ناکامی عربستان در گسترش نفوذ خود بر این کشورها موجب خشم و عصبانیت شدید آن کشور شده است. عربستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جایگاه منطقه‌ای خود را تا اندازه زیادی از دست داد و فعالیت‌های جریان القاعده که متأثر از اندیشه‌های سلفی وابسته به عربستان بود، نگرانی بازیگران بین‌المللی را برانگیخت و موجب انزوای بین‌المللی عربستان گردید. سقوط طالبان در افغانستان و سرنگونی رژیم صدام حسین، نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران را ارتقاء بخشیده است. نگرانی عربستان از کاهش نقش و نفوذ خود در منطقه موجب شد که آن کشور با همکاری برخی از کشورهای منطقه از جمله دولت قطر، جریان‌های مخالف رژیم‌های عراق، سوریه و لبنان را مورد حمایت مالی و تسلیحاتی قرار دهد. تلاش عربستان و قطر برای سرنگونی رژیم بشار اسد و کارشکنی‌های آن کشور در مسیر دولت نجیب میقاتی و حمایت از جریان المستقبل در لبنان کاملاً مشهود است. حمایت سعودی‌ها از ادعاهای ارضی امارات متحده عربی در مورد جزایر ایرانی خلیج فارس از جمله موارد دیگر جهت‌گیری‌های عربستان علیه ایران است.

۳- بیداری اسلامی

بیداری اسلامی به سلسله رخدادهایی اطلاق می‌گردد که از دسامبر ۲۰۱۰ با خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس شروع و باعث سرنگونی حکومت‌های عربی تونس، مصر، لیبی و یمن شد. حوادث

سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ جهان عرب که در کشورهای ذکر شده به علاوه تحولات اردن، بحرین و شرق عربستان در حال جریان است، را به جنبش بیداری اسلامی تعبیر می‌کنند. علاوه بر جنبش بیداری اسلامی واژه‌های دیگر مانند بهار عربی، انقلاب‌های عربی مترادف با آن به کار می‌رود. در مقاطع مختلف بیداری اسلامی می‌تواند دلایل و علل مختلفی داشته باشد. برخی از این عوامل عبارتند از:

۱. ماهیت استبدادی حکومت‌های عربی و عدم تطبیق قوانین با احکام اسلامی.
 ۲. گسترش فساد و رانت‌خواری بین ارکان حکومت که بزرگترین علت گسترش فساد، ماهیت استبدادی و یا انحصار قدرت به دست افراد و یا خانواده خاص است.
 ۳. فاصله طبقاتی و فقر.
 ۴. وابستگی حکام به کشور و فرهنگ بیگانه و از بین رفتن کرامت ملی.
 ۵. حوادث بیدارکننده منطقه‌ای و ملی، از جمله بحران فلسطین.
- بیداری اسلامی شرایط جدیدی از تحولات روبه پیشرفت منطقه خاورمیانه در حوزه تمدن اسلامی به شمار می‌رود که دارای ویژگی‌های متعددی است:
۱. بیداری اسلامی ملتها، که نمونه و مصادیق آن در تمرکز حرکت‌های اسلامی در نمازهای جمعه و مخالفت مردم با نظام استکباری در مبانی تعلیم دینی می‌توان یافت؛
 ۲. حضور جوانان و زنان در محور موج آزادی خواهی و شعائر اسلامی؛
 ۳. حضور توده‌های مردم و نخبگان؛
 ۴. بهره‌برداری معارضة اسلامی از موج تحولات در راستای ارتقاء دموکراسی و معیشت جوامع (عبداللهیان، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

۵- تغییرات جدید ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک و سیاست خارجی دو کشور در منطقه

بیداری اسلامی با پیچیدگی‌هایی که دارد، هم سیاست خارجی ایران و هم سیاست خارجی عربستان سعودی را تحت تأثیر قرار داده است. با توجه به تغییرات جدید ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک، وضعیت منطقه از روند انتقال به نظم جدید سیاسی - امنیتی در خاورمیانه حکایت دارد که تحمیل الزاماتی را بر سیاست خارجی هر دو کشور در پی خواهد داشت.

معمای جدید امنیتی ایران در منطقه به دو مؤلفه پیروزی اسلامگرایان متعادل از یکسو و روند انتقال سیاسی - امنیتی منطقه و چالش‌های ناشی از شکل‌گیری نظم جدید از سوی دیگر بستگی خواهد داشت. با پیروزی اسلامگرایان منطقه با چالش‌های اساسی در قالب‌های ژئوپلیتیک قومی، تقویت افراط‌گرایی سنی، جنگ داخلی و مذهبی و گسترش بی‌ثباتی روبرو خواهد شد. در چنین فضایی، انتخاب رویکردی قابل اعتنا در جهت تأمین امنیت و افزایش نقش منطقه‌ای ضرورتی

اساسی خواهد بود. به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن شرایط موجود، از میان رویکردهای مختلف جهت اتخاذ یک راهبرد بهینه، رئالیسم تدافعی در تحلیل سیاست خارجی ایران از اهمیت برخوردار باشد. با نظر به خصوصیات سیاسی، امنیتی و فرهنگی منابع قدرت ایران، سیاست منطقه‌ای این کشور همیشه تحت تأثیر دو مؤلفه مهم واقعیات ژئوپلیتیک و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک بوده است (Menashri, 2007). طبق نظریه رئالیسم تدافعی، در جهت افزایش منافع ملی، بهره‌گیری از ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران در مواجهه با بیداری اسلامی ایزاری مفید و مؤثر می‌باشد. اگر ایران از ایدئولوژی شیعی و پویای خود به منظور دستیابی به اهداف صرف ایدئولوژیک در حوزه سیاست خارجی استفاده نماید پس سیاست خارجی آن ایدئولوژیک است. برعکس اگر به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد روابط راهبردی دوستانه با دولت‌های ملی در سطح همسایگان یا گروه‌های سیاسی استفاده کند، چنین سیاستی عملگرایانه و در چارچوب حفظ امنیت و منافع ملی ایران است. در واقع دو عامل واقعیات ژئوپلیتیک و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک در اجرای سیاست خارجی ایران در قالب دو رویکرد عملگرایانه و ایدئولوژیک ظاهر شده و همواره سعی کرده‌اند تا همدیگر را به نوعی متعادل نمایند. البته باید به این مسئله اذعان داشت که عنصر ژئوپلیتیک همواره عنصر ایدئولوژیک را در جهت‌دهی به سیاست خارجی ایران در منطقه تحت تأثیر قرار داده است (Ramezani, 2004). دلیل این امر به ماهیت مسائل در محیط سیاسی امنیتی ایران در منطقه برمی‌گردد که این کشور را مجبور به در پیش گرفتن سیاست‌های واقع‌گرایانه می‌کند.

پیشگیری از تهدیدات امنیتی نیازمند درجه‌ای از حضور ایران به صورت فعال در مسائل امنیتی منطقه‌ای است. واقعیات ژئوپلیتیک، ویژگی‌های قومی، فرهنگی و مذهبی ایران به‌گونه‌ای است که امنیت آن را به مسائل منطقه‌ای گره می‌زند. فرآیند بیداری اسلامی باعث وابستگی خاص امنیت ملی ایران به منطقه شده است. از طرفی وضعیت ژئوپلیتیک ایران و وضعیت چند پارچه قومی - مذهبی در منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای می‌باشد که یکسری استلزامات استراتژیک را بر سیاست خارجی ایران تحمیل می‌کند. در شرایط فعلی، ایران باید در چارچوب دفاع فعال منطقه‌ای استراتژی خود را در مقابل بیداری اسلامی تنظیم نماید. در این حالت ایران نه تنها به‌دنبال هژمون منطقه‌ای و سیاست‌های تهاجمی نیست، بلکه هدف فعالیت همسو با گروه‌های انقلابی در عرصه بیداری اسلامی را جلوگیری از تهدیدات امنیتی علیه نهضت‌های اسلامگرا می‌داند. در واقع، رویکرد استراتژیک در کنار ابزارهای ایدئولوژیک در چارچوب ژئوپلیتیک منطقه‌ای به شناسایی وضعیت توان خودی، محذورات بیرونی و سرانجام اتخاذ تصمیم توجه دارد.

حکومت عربستان سعودی یکی از حکومت‌های دین سالار منطقه خاورمیانه است که در عرصه سیاست خارجی به صورت رئالیستی عمل نموده است. در فرآیند تشکیل دولت سعودی محققان بر

دو عنصر نیروی نظامی (زور- جهاد) و آیین وهابیت تأکید می‌کنند؛ اما اهمیت عنصر وهابیت به حدی است که برخی از نویسندگان برای آن اهمیت مضاعفی قائل‌اند. درواقع وهابیسیم انگیزه جدی برای تمرکزگرایی سیاسی فراهم کرده بود. وهابیسیم، رهبری سعودی را به ابزاری جدید مجهز ساخت که برای انسجام و توسعه حاکمیت سعودی‌ها بسیار اساسی بود. برآیند این انسجام، رهبری سعودی را قادر ساخت که حضورش را در منطقه افزایش دهد (۱۸-۱۹: ۲۰۰۲، Al-Rashid).

در واقع رهبران عربستان سعودی با توسل به این آیین مذهبی، توجیه ایدئولوژیکی فراهم کردند که توضیح دهنده چرایی حکومت آنان بود. این توجیه ایدئولوژیکی به‌عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان نسبت به قدرت بکار می‌رود و علت اساسی تداوم حاکمیتشان نیز همین اندیشه مذهبی است. بنابراین، مذهب مهم‌ترین عامل مؤثر داخلی در تشکیل و تداوم دولت سعودی بوده است و بدون تردید یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی دولت عربستان است. با وجود هویتی بودن حکومت عربستان و تلاش برای تبلیغ هویت سلفی در جهان اسلام، رهبران سعودی در سیاست خارجی خود به صورت هویتی عمل نکرده‌اند بلکه سیاست خارجی این کشور به شدت تحت تأثیر آن دسته از تحولات و جریانات منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است که امنیت این کشور را تهدید کرده‌اند. درواقع عنصر امنیت بر سیاست خارجی عربستان سایه افکنده است و دیپلماسی آن در قالب دیپلماسی مبارزه با تهدیدات امنیتی تعریف شده است.

سیاست خارجی عربستان در خاورمیانه (در رابطه با تحولات بیداری اسلامی) در چارچوب نظریه رئالیسم تهاجمی قابل تحلیل است. برطبق این نظریه، عربستان سعودی با توجه به فضای آنارشیک حاکم بر منطقه، در پی بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود می‌باشد و در این روند تلاش می‌کند که قدرت رقبایش و سایر بازیگران منطقه‌ای دارای منافع و مرتبط با بحران را کاهش دهد. سیاست خارجی عربستان تحت تأثیر جریانات و تحولاتی است که در سطوح منطقه‌ای، بین‌المللی و حتی داخلی با امنیت این کشور در ارتباط است. بنابراین هدف عمده و بنیادین عربستان بقا و حفظ خویش است، به‌ویژه آنکه این کشور به‌دنبال حفظ تمامیت ارضی و استقلال و ثبات رژیم پادشاهی خود می‌باشد. در واقع برای عربستان سعودی بقا پیش شرطی برای دستیابی به دیگر اهدافش است، بر این اساس این کشور در سیاست خارجی خود به صورت رئالیستی و واقع‌گرایانه عمل نموده، بدین‌گونه که با نوع برداشتی که از محیط پیرامونش درک نموده، در این محیط به صورت استراتژیک اندیشیده و عمل کرده است.

بر اساس تحولات منطقه‌ای ناشی از بیداری اسلامی، شاهد تصورات متفاوت و درک جدید سعودی‌ها از تهدیدها و ناامنی‌ها در حوزه داخلی و منطقه‌ای هستیم که بازتاب آن در سیاست خارجی تهاجمی این کشور دیده می‌شود. بر این اساس، تحولات جدید منطقه منجر به مشکلی در

عرصه سیاست خارجی منطقه‌ای عربستان شد که از آن به‌عنوان بحران سیاست خارجی عربستان سعودی نام برده می‌شود. عربستان سعودی در گذشته به داشتن یک سیاست خارجی محافظه-کارانه و تا حدی میانه‌رو مشهور بوده است. ولی بعد از تحولات اخیر منطقه شاهد بودیم که عربستان یک سیاست خارجی تهاجمی را اتخاذ کرده است. این سیاست خارجی تهاجمی جهت حفظ امنیت رژیم این کشور است، چراکه آنها با توجه امواج جدید خیزش‌های مردمی در منطقه و چالش‌های خود چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه در سیاست خارجی فعال‌تر عمل کنند و حتی سیاست خارجی تهاجمی را اتخاذ کنند. یکی از اقداماتی که سعودی‌ها برای توجیه این سیاست خارجی تهاجمی خود انجام داده‌اند این است که یک تهدید منطقه‌ای را مطرح کنند. از جمله آنها جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان تهدید امنیت منطقه‌ای مطرح می‌کنند و از برنامه هسته‌ای ایران به عنوان تأکید بر این ادعای خود بهره می‌برند. مقامات عربستان با تبلیغات بسیار مدعی هستند که جمهوری اسلامی ایران به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای است و در مذاکرات با مقامات غربی نگرانی خود را در این زمینه اعلام کرده‌اند. عربستان سعودی تلاش می‌کند از این موضوع برای ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای علیه ایران استفاده کنند که البته آمریکا نیز از این رویکرد عربستان سعودی تا حدودی حمایت می‌کند (اسدی، ۱۳۹۰).

۵- جنبش بیداری اسلامی و تقابل جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در منطقه

عربستان در یکی دو سال گذشته، سیاست منطقه‌ای خود را در قبال ایران از شکل سیاست محافظه‌کارانه خارج کرده و شکل تهاجمی به آن داده است. بر این اساس انتظار داشت که با فشار بر ایران از طریق تحریم‌های بین‌المللی، این کشور دچار نوعی ضعف و عقب‌نشینی از اهداف خود در منطقه شود و جایگاه منطقه‌ای آن تضعیف گردد. اما با شرایط جدیدی که در منطقه حاکم شده، حتی خود عربستانی‌ها می‌گویند که تحریم‌ها آنگونه که انتظار داشته‌اند تأثیر نداشته است و به نوعی از عملکرد آمریکا در قبال ایران ناراضی هستند. سعودی‌ها بر این باورند که باید شیوه جدیدتری را اتخاذ کنند تا بتوانند سریعتر به اهداف خود در منطقه دست یابند از طرفی دیگر رهبران سعودی خوش‌بینانه انتظار داشتند با دامن زدن به بحران در سوریه، دولت بشار اسد به سرعت دچار فروپاشی شود و حکومتی همسو با عربستان به قدرت برسد. این درحالی است که با گذشت بیش از دو سال از آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، درگیری‌ها میان نیروهای اسد و معارضین همچنان ادامه دارد و حتی پس از تصویب قطعنامه ۲۰۴۲ شورای امنیت، اوضاع به نفع دولت سوریه در حال بهبودی است. با این وضعیت عربستان احساس می‌کند آن طور که باید و شاید به

اهداف خود در منطقه دست پیدا نکرده و به همین دلیل مرحله جدیدی را برای اتخاذ مواضع رادیکال‌تر در قبال ایران و یا کشورهای همسوی با ایران آغاز کرده است (اسدی، ۱۳۹۱).

این در حالی است که نظام سیاسی عربستان سعودی، مستبدترین نظام سیاسی منطقه است که به شدت حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی، آزادی بیان را نقض می‌کند به همین علت یکی از کشورهای می‌باشد که درگیر بحران‌هایی ناشی از بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه است و سعی دارد به نوعی از ورود بحران به کشورش جلوگیری کند. به عبارت دیگر عربستان سعودی به طور سنتی یک بازیگر محافظه کار در منطقه بوده و در رابطه با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به دنبال حذف تهدیدات و حفظ امنیت خودش می‌باشد (Barzegar, 2012: 3). رهبران عربستان نگران حفظ ثبات سیاسی و امنیت منطقه‌ای هستند. برآورد سعودی از تعریف امنیت و ثبات در شرایط وقوع بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در موارد ذیل پیگیری می‌شود:

- حمایت از فعالان سیاسی منطقه که دارای اهداف استراتژیکی مشابه با عربستان و متحدان غربی این کشور هستند؛
- حراست از امنیت آسیب‌پذیر شبه جزیره عربستان به طور خاص و خلیج فارس به طور کلی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی بدون نیاز به حمایت نظامی ایالات متحده؛
- مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه و نزدیکترین همسایه خود بحرین و همچنین سایر کشورهای حوزه خلیج فارس؛
- و در آخر نیز اطمینان از کاهش اختلافات و مداخلات در جهان عرب (kamrava, 2013: 6).

نکته‌ای که سیاست‌گذاران عربستان در سیاست منطقه‌ای خود به آن توجه می‌کنند تحولات و دگرگونی‌های عمده‌ای چون قدرت‌یابی شیعیان در عراق است که از منظر منافع و اهداف منطقه‌ای عربستان سعودی اهمیت بسیار دارد. این تحولات به تغییراتی در محیط منطقه‌ای عربستان منجر شده که در جهت برهم‌خوردن توازن قدرت منطقه‌ای به زیان این کشور و به سود ایران تعبیر می‌شود. عربستان با حمایت از معارضین سوری و ایفای نقش فعال در کنترل و هدایت بحران سوریه سعی دارد جایگاه خود را در این کشور ارتقاء دهد و با اعمال نفوذ در میان جمعیت سنی و به خصوص سلفی‌ها به آنان کمک کند تا قدرت را در این کشور به دست گیرند. این کشور به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران به خصوص در میان شیعیان است (Altamini, 2012: 8) و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ آن را کاهش دهد. عربستان سعی دارد درگیری در سوریه را به نوعی نزاع بین شیعه و سنی نشان دهد و از این طریق رهبری و ریاست اهل سنت را برعهده گیرد. رهبران سعودی در واقع اینگونه وانمود می‌نمایند که حمایت از مخالفان بشار وظیفه عربستان است و تصور

می‌کنند با معرفی حکومت سوریه به‌عنوان نماد شیعیان، دولت این کشور را در مقابل سنی‌های سوریه که ۷۰٪ از جمعیت کشور را شکل می‌دهند قرار بدهد و بتواند جنگ مذهبی بوجود آورد و خود را از موج اعتراضات مصون دارد.

از طرفی ایران به دلیل معضل بی‌ثباتی منطقه، حضور گسترده آمریکا در سرتاسر مرزهای خود، نبود وحدت میان مسلمانان، و همین‌طور خطر اسرائیل، تلاش دارد حوزه امنیتی خود را گسترش دهد و اصول و مبانی جمهوری اسلامی را در منطقه دنبال کند. از جمله سیاست‌های اتخاذ شده از سوی دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که موجب حساسیت و نگرانی کشورهای عربی منطقه و نیز ایالات متحده گردیده است می‌توان به جهت‌گیری نسبت به جنبش بیداری اسلامی و خیزش‌های مردمی منطقه، استکبارستیزی و تقابل با زیاده‌خواهی‌های آمریکا در منطقه، حمایت از مردم لبنان و فلسطین و همچنین گفتارها و رفتارهای ایدئولوژیک ایران در عراق اشاره کرد. امری که حاکی از آن دانسته می‌شود که ایران به‌دنبال افزایش نقش قدرت نسبی خود در منطقه خاورمیانه است. این برداشت موجب شده است که کشورهای عرب منطقه، سیاست خارجی ایران را تهاجمی و توسعه‌طلبانه بدانند.

در واقع بیداری اسلامی به‌عنوان یک پدیده مؤثر از نهضت فکری جمهوری اسلامی در عصر امروز در قالب یک جنبش اجتماعی و سازمانی ظاهر شده است. بی‌تردید انقلاب اسلامی عامل عمده بیداری اسلامی است و نقش ویژه‌ای در روند بیداری ملل مسلمان منطقه ایفا کرده است. این جنبش‌ها تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران می‌توانند به افزایش حاکمیت هویت‌های مذهبی در کشورهای خاورمیانه و نفوذ بیشتر ایران منجر گردند (Nordland and Kirkpatrick, 2011: 8). حکومت عربستان برای پیشبرد اهداف خود در منطقه از حمایت کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده برخوردار است. شاید بتوان گفت بخشی از سیاست‌های آمریکا در رابطه با موج تحولات جهان عرب در منطقه توسط عربستان سعودی اجرا می‌گردد. این اتحاد نزدیک در زمینه‌های متنوع و گسترده‌ای صورت گرفته است از جمله: مقابله با تهدیدات ایران، حفظ وضع موجود در منطقه، افزایش منطقی سلطه گروه‌های سنی مذهب در لبنان و فشار به اوپک برای پایین نگه‌داشتن قیمت نفت. در نتیجه سیاست خارجی عربستان عموماً عملگرایانه و مبتنی بر حفظ امنیت دولت و رژیم پادشاهی بوده است (Kamrava, 2013: 6). در واقع عربستان با ترس از رسیدن دومینوی سقوط کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا به عربستان و افزایش بحران داخلی این کشور که در پی آزادی اقلیت مختلف عرب از جمله شیعیان ایجاد شده، مقامات سعودی را آماده خشن‌ترین واکنش‌ها در مقابل آنچه تهدید ایران می‌خوانند، نموده است. ارائه اطلاعات غیرمستند در مورد توانایی ایران در تولید سلاح‌های هسته‌ای و تمایل ایران به استفاده از سلاح‌های غیرمتمعارف بر علیه

همسایگان خود و اطلاعات غیرواقعی در مورد دخالت ایران در مورد ناآرامی‌های بحرین، اردن، یمن و عربستان و همچنین مسائل مربوط به امور داخلی کویت مقامات عربستان را در اندیشه ترس از سقوط فرو برده است و این موارد موجب شده رهبران سعودی بلافاصله به یک قرارداد تسلیحاتی ۶۰ میلیون دلاری با آمریکا ترغیب شوند.

تحولات خاورمیانه، عربستان سعودی را در محاصره دگرگونی‌هایی از جمله سرنگونی متحدین، تضعیف جایگاه این کشور و چالش مشروعیت داخلی و منطقه‌ای قرار داده تا جایی که محیط داخلی و پیرامونی این کشور از نظر امنیتی و سیاسی به شدت متأثر گردیده است. در کنار تحولات بیداری اسلامی، در بزرگترین چالش امنیتی و سیاسی منطقه‌ای عربستان، سعودی‌ها نظاره‌گر کامیابی‌های منطقه‌ای رقیب ایدئولوژیک و سیاسی خود یعنی ایران هستند. اثرگذاری و افزایش نفوذ ایران در عراق شیعی، موفقیت‌های کنونی ایران در حمایت از بشار اسد و شکست سیاست‌های عربستان در به نتیجه رساندن مبارزه مخالفان نظام سوریه، نفوذ معنوی ایران در بحرین، یمن و همچنین مناطق شرقیه عربستان و بهبود وجهه بیش از پیش ایران در میان گروه‌های فلسطینی در پی جنگ هشت روزه غزه از جمله مسائلی است که خواب سعودی‌ها را آشفته کرده است. عمق و شدت تحولات ذکر شده سبب گردیده محیط منطقه‌ای عربستان سعودی شاهد برهم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای به زیان این کشور باشد. از طرفی با توجه به اینکه در سطح منطقه‌ای هدف اصلی عربستان (به پشتوانه آمریکا) تداوم نقش برتر این کشور در شبه جزیره عربی و متعاقب آن در خاورمیانه عربی است، هر تحولی که این هژمونی را به چالش بکشد، تهدیدی برای امنیت و منافع ملی عربستان خواهد بود.

باید ادعان نمود که ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس در فضایی متمایز شده قرار دارند. مسئله تمایز یکی از اصلی‌ترین موضوعات اختلاف، تضاد و امنیت است. این تمایز دو بعد دارد؛ یکی بعد ایدئولوژیک و دیگری ژئوپلیتیک. هرگاه که قالب‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک با هم ترکیب شوند و تلاقی پیدا کنند زمینه برای تضاد افزایش پیدا می‌کند. امروزه این وضعیت بیش از هر مقطع زمانی دیگری در حوزه خلیج فارس وجود دارد. مشابه این وضعیت را در ماه‌های نخست وقوع انقلاب شاهد بودیم. ادبیاتی که امروز در کشورهای حوزه خلیج فارس به کار گرفته می‌شود و تغییر در ادبیاتی که آمریکا نسبت به ایران پیدا کرده، بیانگر این است که جلوه‌هایی از تلاقی تضاد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی در حال شکل‌گیری است (پارساپور، ۱۳۹۲). کشورهای مصر، بحرین، سوریه و عربستان در حلقه امنیتی فوری و حیاتی جمهوری اسلامی ایران قرار دارند. در این حلقه از دو ابزار استراتژیک و ایدئولوژیک توأمان به منظور افزایش امنیت ملی استفاده می‌شود. این درحالی است که همزمان با دشمنان خود در این منطقه دارای

تضاد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک است. بر این اساس حمایت از مردم بحرین و استان‌های شرقی عربستان در چارچوب این تحلیل ایدئولوژیک گنجانده می‌شود. در حلقه غیرفوری امنیتی ایران کشورهای تونس، لیبی، یمن و اردن قرار دارند. در مورد این حلقه‌ها ایران بیشتر از ابزار ایدئولوژیک بهره می‌برد و از گروه‌های اسلامگرا و مردمی که ماهیتشان ضداستبدادی و ضد استکبار و استعمار است حمایت می‌کند و از نظر استراتژیک اهمیت این حلقه به خاطر عدم موافقت مردم این کشورها در عادی‌سازی روابط با اسرائیل می‌باشد. باید توجه داشت که با وقوع تحولات اخیر در خاورمیانه که از سال ۲۰۱۱ آغاز گردید، عربستان سعودی درصدد بازبایی نقش خود در خاورمیانه است. بر این اساس این کشور با ارائه کمک مالی و به راه انداختن جریان ایران هراسی در کشورهای انقلابی سعی در ایفای نقشی مؤثر در آینده این کشورها دارد. همینطور با دخالت مستقیم و غیرمستقیم در تحولات کشورهای درگیر بحران‌های داخلی همچون یمن، بحرین و سوریه به دنبال ایجاد تغییرات به نفع خود است. در ضمن رهبران عربستان برای تضعیف جایگاه و نفوذ ایران در منطقه، پس از تحریم نفتی این کشور اعلام کرده‌اند نفت جایگزین را روانه بازار خواهند کرد (آجرلو، ۱۳۹۱).

بحرین در حال حاضر یکی از نقاط مهم تنش سیاسی عربستان - ایران است. نزدیکی بحرین به عربستان موجب شده ریاض توجه خاصی به تحولات این کشور داشته باشد. ناآرامی و تنش در بحرین به راحتی به سرزمین عربستان تسری می‌یابد. این در حالی است که حاکمان بحرین همیشه از حمایت‌های عربستان استقبال کرده‌اند (Terril, 2011:22). مداخله نظامی نیروهای عربستان در جریان قیام مردم بحرین از این دید قابل فهم است که عربستان در ساختار امنیت ملی خود، بحرین را جزء حیاط خلوت خود تلقی می‌کند (آدمی، ۱۳۹۱). با این اوصاف، علی‌رغم اینکه بحرین در حوزه فوری سیاسی امنیتی ایران در منطقه خلیج فارس قرار دارد، با وجود حضور نیروهای سعودی در این کشور، این موضوع باعث اتخاذ سیاست تهاجمی از سوی جمهوری اسلامی ایران نشده است. و کماکان با الهام‌گیری از اصول و مبانی انقلاب اسلامی بر ضرورت و حفظ ثبات و امنیت در منطقه تأکید دارد. در این راستا علی‌رغم موضع تدافعی ایران، پروژه ایران هراسی تشدید شده است و محافل غربی و صهیونیستی به‌طور فرصت‌طلبانه‌ای سعی می‌کنند خیزش‌های مردمی خاورمیانه و شمال آفریقا را ناشی از دخالت‌های مستقیم ایران جلوه دهند و از این طریق با توسل به پروژه ایران هراسی و دامن زدن به جنگ مذهبی در منطقه و نیز با توجه به تقابل ایران و عربستان در بحرین، سیاست‌های ایران را تهاجمی و تهدیدزا نشان دهند (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۲۰).

بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱ در خاورمیانه و شمال آفریقا و سرنگون شدن رژیم‌های وابسته و هم‌پیمان عربستان در منطقه همچون رژیم مبارک، بن‌علی، قذافی و علی عبدالله صالح و اوجگیری اعتراضات عمومی در چند شهر عربستان موجب وحشت شدید مقامات عربستان شده است. لذا

رهبران سعودی با تمام قوا می‌کوشند تا از گسترش اعتراضات جلوگیری کرده و هرگونه تجمع مخالفین را به شدت سرکوب می‌کنند. هراس مقامات عربستان از گسترش اعتراضات مردم بحرین به شرق عربستان و قیام شیعیان آن کشور موجب شده که با اعزام نیروهای نظامی، بحرین را به اشغال خود درآورد و با سرکوب مردم آن کشور مانع هرگونه تحول و انجام اصلاحات سیاسی در آن کشور گردد. در مقابل جمهوری اسلامی ایران از ابتدا به حمایت از معترضین بحرینی پرداخت و لزوم توجه حکومت به حقوق و درخواست‌های مردم را مورد تأکید قرار داد و همچنین به ورود نیروهای سعودی و اماراتی به بحرین به شدت اعتراض کرد.

نتیجه‌گیری

پدیده بیداری اسلامی رویکرد تهاجمی عربستان سعودی نسبت به جمهوری اسلامی ایران را تشدید کرده است. از یک سو قرارگرفتن اصول و مبانی سیاست خارجی ایران در جهت حمایت از جنبش‌های مردمی و آزادیبخش در منطقه، و از سوی دیگر افزایش معضلات سیاسی - امنیتی برای عربستان و ترس از سقوط و گرفتار شدن در ورطه دومینوی انقلاب‌های مردمی منطقه و بیداری اسلامی، شرایط را به صورتی رقم زده است که دولت‌های غربی به همراه عربستان، ایران را متهم به ایجاد بی‌ثباتی در منطقه کرده‌اند. روابط ایران و عربستان پس از آغاز بیداری اسلامی تیره و بحرانی شده است. فارغ از جنبه‌های تاریخی رقابت بین ایران و عربستان، در سال‌های اخیر، رقابت آشکاری بین این دو کشور در بسط نفوذ خود در کشورهای منطقه و به‌خصوص در میان جوامع اسلامی، شکل گرفته است. واقعیت امروز روابط ایران و عربستان، انعکاسی از تداخل سطوح مختلف از منابع، نگرانی‌های امنیتی و تغییرات ژئوپلیتیکی است. بر این اساس مهم‌ترین موضوع اختلاف ایران و عربستان سعودی تضاد و امنیت است که دارای دو بعد است. یکی بعد ایدئولوژیک و دیگری بعد استراتژیک و ژئوپلیتیک. پس از تحولات بیداری اسلامی این قالب‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک با هم ترکیب شده و تلاقی یافته‌اند، که منجر به افزایش تضاد و تخاصم میان دو کشور شده است. این مسئله را می‌توان هم در تغییر ادبیات آمریکا نسبت به ایران مشاهده نمود و هم در ادبیاتی که امروز در محافل رسمی و مقامات عربستان سعودی علیه جمهوری اسلامی ایران بکار گرفته می‌شود.

منابع

- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۰)، ایران و سیاست خارجی تهاجمی عربستان، مراجعه شود به سایت irdiplomacy.ir
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۱)، رادیکالیسم سیاسی آخرین حربه آل سعود، مراجعه شود به سایت irdiplomacy.ir
- اکبری کریم آبادی، نورالدین (۱۳۹۰)، *ایران و تحولات جدید منطقه، فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو، ماهنامه انقلاب، شماره ۵۰.*
- آجورلو، حسین (۱۳۹۱)، *تحولات جهان عرب و نقش فعال منطقه‌ای عربستان، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۲۵ تیر ماه.*
- آدمی، علی (۱۳۹۱)، *بحران بحرین و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، شماره ۶۲.*
- پارساپور، روزبه (۱۳۹۲)، *رقابت استراتژیک و ایدئولوژیک ایران و عربستان، برگرفته از سایت: persiangulfstudies.com*
- تشدید سیاست‌های امنیتی عربستان در منطقه» برگرفته از سایت: persiangulfstudies.com.
- دوئرتی، جیمز، فالترگراف، رابرت (۱۳۹۰)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران، قومس.*
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۸۶)، *رویکرد اعراب به برنامه هسته‌ای ایران، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره ۲.*
- زراعت پیشه، نجف (۱۳۸۴)، *برآورد استراتژیک عربستان سعودی، تهران، انتشارات ابرار معاصر.*
- ساعی، احمد، علیخانی، مهدی (۱۳۹۱)، *بررسی چرخه تعارض در روابط ج.ا.ایران و عربستان سعودی با تأکید بر دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۲۲.*
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴) *دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی، مجله پژوهشی حقوق و سیاست، سال هفت، شماره ۱۷.*
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت، تهران، انتشارات ابرار معاصر.*
- کاظمی، اخوان، عزیز، پروانه (۱۳۹۰)، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال هشتم، تابستان، شماره ۲۵.*
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت.*
- نایف، علی عبید (۲۰۰۲)، *مجلس التعاون لدول الخليج العربيه من التعاون الى تکامل، بیروت، مرکز دراسات الوحده العربيه.*

- <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/15934> , Accessed: 22 May 2014
- <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1910999>, Accessed: 20 May 2014.
- www.shia-news.com/fa/news/48288, Accessed: 20 May 2014.
- <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1593>. Accessed: 22 May 2014.
- Al- Rashid(2000), A History of Saudi Arabia. London.camberidge University Press.
 - Altamini, Naser(2012), China-Saudi Arabia Relations, June.
 - Barzegar, Kayhan(2012), The Arab Spring and the Balance of Power in the Middle East, Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard Kennedy School, October 30
 - Harrison Wagner. Robert;(2007) War and the State: the Theory of International Politics, The University of Michigan Press.
 - Herz,Jhon H and quot(1950), Idealist Internasionalism and the Security Dilemme and quot; World Politics. No2.January.
 - Jervis , Robert(1978)" Cooperation under the Security Dilemma", World Politics, vol,30,No2,January.
 - Jervis, Robert(1999)," Realism , Neoliberalism, and coopration", International security, Vol,24,No1, Summer.
 - Kamrava,Mehran(2013), Mediation and Saudi Foreign Policy, the Foreign Policy Research Institute, October.
 - Kirshner, Jonathan(2010), the Tragedy of Offensive realism: Discord in the World Political Economy, Prenceton,N,J:Prenceton University Press.
 - Mearshiemer, John(2001), " The Tragedy of Great Power Politics", New York. Notton Company.
 - Menashri, Daivid(2007)" Iran's Regional Policy: Between Radicalism and Pragmatizm." Journal of International Affairs, Vol.60,No.2,Spring/ Summer.
 - Ramezani(2000), "Ideology and Progratizm in Iran's Foreign Policy",the Middle Aest Journal, Vol.58,No.4.
 - Rod Nordland and Daivid D. Kirkpatric(2010)" Islamists Growing Sway Raises Question for Libya", New York Times, September 14.
 - Shipping, Tang(2008), from offensive realism to defensive realism: a social evolutionary interpretation of china's security strategy, Cornell university press.
 - Terril , W.Andrew (2011)The Saudi-Iranian Rivalry and the future of Middle East Security.
 - <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdf/PUB1094.pdf>
 - Taliaferro, Jeffrey W(2000), " Security Seeking under Anarchy ", International Security, eds,ambridge:MIT Press,xi.
 - Victor.D,Cha,(2006) Defensive Reallism and Japan's approach to ward Korean reunification, NBA analysis.
 - Walrz, keneth(1979) Theory of Internatoinal politics, New York ; Random Housem2.